

نقد و بررسی دیدگاه بولتمان دربارهٔ معجزه*

□ داود حیدری^۱

چکیده

تلاش برای سازگار نشان دادن آموزه‌های دینی و اندیشهٔ مدرنیسم وجههٔ همت بسیاری از متکلمان مسیحی عصر حاضر بوده است. یکی از این متکلمان رودلف بولتمان است. وی با پذیرش بی‌چون و چرای جهان‌بینی مدرن می‌کوشد با ارائهٔ تفسیر وجودی از دین، آن را با نیازهای وجودی انسان مدرن هماهنگ سازد. او به عنوان یک متکلم مسیحی، تعالیم عهد جدید را اساطیری می‌داند که با جهان‌بینی علم جدید در تعارض است. راه حل وی اسطوره‌زدایی از آموزه‌های دینی و تأویل آنها به طور وجودی است. از جمله آموزه‌هایی که به شدت مورد انکار بولتمان واقع شده، معجزه است. در این مقاله این موضع بولتمان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. واژگان کلیدی: معجزه، اسطوره، اسطوره‌زدایی، جهان‌بینی، علم جدید، تحلیل وجودی.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۲۹.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی (dheidari4@gmail.com).

مقدمه

دینداران عموماً معتقدند که حوادث و رویدادهای شگفت‌انگیز بسیاری در طول حیات بشر به ویژه در دوران حضور پیامبران رخ داده است که نشانگر اراده و قدرت خداوندی می‌باشد و این حوادث را نمی‌توان با دانش بشری تبیین کرد و عقل بشر از درک چگونگی وقوع آن ناتوان است، از این‌رو فیلسوفان و متکلمان اسلامی نام معجزه را بر این وقایع اعجاب‌انگیز نهاده‌اند.

آنان که به وقوع معجزه اعتقاد دارند از راههای مختلف آن را مؤید دین می‌دانند. برخی دینداران همانند دانشمندان مسیحی از معجزات برای اثبات وجود خدا بهره می‌گیرند. گروهی برای اثبات حقانیت محتوای تعالیم دین به معجزات تمسک می‌جویند و برخی نیز بر آنند که معجزه صرفاً دلالت بر صدق ادعای نبوت می‌کند. جدای از چگونگی این استدلالها و صحت و سقم آن، تلاش برای یافتن حوادث شگفت‌انگیز و نشان دادن آن به دیگران همواره برای متدینان جذابیت داشته است.

بی‌شک احساس حضور قدرت خداوند در حیات بشر، از یک‌سو منجر به تقویت ایمان متدینان می‌شود و از سوی دیگر دلیلی بر درستی عقاید آنان در مقابل مخالفان است. از این‌رو به جرأت می‌توان گفت که هیچ جامعه‌ای نیست که دین در آنجا حضور داشته باشد، اما از نقل و روایت حوادث معجزه‌آسا خبری نباشد. شاید بتوان گفت: به طور طبیعی از کسانی که معتقد به خداوند هستند انتظار می‌رود که برای اثبات درستی اعتقاد خود نشانی و اثری از حضور خداوند در جهان نشان دهند. حوادث عادی طبیعی هرکدام علت خاص خود را دارند که در خود طبیعت وجود دارد. پس باید به دنبال حوادثی بود که علت طبیعی نداشته باشند و با عقل بشر نیز قابل تبیین نباشند. چنین حوادثی به خوبی نشان می‌دهند که خارج از حوزه طبیعت موجوداتی هستند که مسلط بر طبیعتند و می‌توانند در عرض علل طبیعی در طبیعت تأثیر گذارند. چنین انتظاری هرچند با جهان‌بینی توحیدی ناسازگار است، عده‌ای را بر آن داشته است که از سر جهل یا غرض‌ورزی خرافاتی را به نام معجزه در جوامع رواج دهند و حریم پاک دین را بیالایند و از این طریق دستاویزی برای دین‌ستیزان فراهم نمایند.

با پیدایش عقلانیت جدید و رشد روزافزون دانش نوین و تأثیر بسیار دستاوردهای علمی بر حیات فردی و اجتماعی بشر، دین و مقولات دینی در مقابل پرسشهای جدیدی قرار گرفت و فیلسوفان دین با ابزار عقلانیت جدید، آموزه‌های دینی را مورد مذاقه و تأملات فلسفی قرار دادند. بسیاری از این سؤالات بر پیش‌فرضهایی بنا شده‌اند که در فضای فکری پس از پیدایش علم جدید، پدید آمده‌اند و فهم آن پرسشها و نیز ارزیابی پاسخهای داده‌شده از سوی اندیشمندان بدون توجه به این پیش‌فرضها دشوار و حتی ناممکن است.

یکی از مفاهیم دینی که در دوران اخیر به ویژه پس از هیوم مورد هجمهٔ فراوان قرار گرفت و با پرسشهای کم‌سابقه‌ای روبه‌رو گردید، مسئلهٔ معجزه بود. در منابع کلامی ما معمولاً چندین پرسش اساسی پیرامون معجزه مطرح می‌شود که عبارتند از: معجزه چیست و چه تفاوتی با سایر خوارق عادت و نیز حوادث طبیعی دارد؟ آیا معجزه عقلاً ممکن است؟ آیا معجزه واقع شده است؟ معجزه بر چه چیزی (و چگونه) دلالت می‌کند؟ فاعل معجزه کیست؟ پیش‌فرضهای معرفت‌شناختی حاکم بر دوران اخیر، فیلسوفان دین و نیز بسیاری از متکلمان مسیحی را بر آن داشت که آموزه‌ها و مفاهیم دینی از جمله معجزه را بر اساس اصول مدرنیته تفسیر کنند و به جای پرسش از حقانیت و صدق این آموزه‌ها پرسشهای دیگری را تحلیل و بررسی نمایند و تفاسیری مدرن از دین و آموزه‌های دینی ارائه دهند. رودلف بولتمان متکلم انگریستانسیالیست مسیحی از جمله متکلمان مسیحی است که به شدت سازگاری بین معجزه و جهان‌بینی علمی را انکار می‌کند و اعتقاد به معجزه را امری ناممکن می‌داند و حتی معجزه بودن ولادت مسیح (Bultmann, 1957: 16) و زنده کردن مردگان توسط عیسی علیه‌السلام (Ibid.: 32, 61) را نیز رد می‌کند. در این مقاله دیدگاه وی مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

تمایز بین مسئلهٔ «امکان اعتقاد به معجزه»

و مسئلهٔ «معقولیت اعتقاد به معجزه»

فیلسوفان دین در بحث معجزه لااقل به چهار مسئله پرداخته‌اند که توجه به تمایز آنها

بسیار مهم است. آن چهار مسئله عبارتند از: آیا وقوع معجزه امکان دارد؟ آیا معجزه واقع شده است؟ آیا اعتقاد به معجزه امکان دارد؟ و نیز آیا اعتقاد به معجزه معقول است؟ دو مسئله اول به بررسی پدیده‌ای به نام معجزه می‌پردازند، از امکان و یا وقوع آن می‌پرسند و جنبه هستی‌شناسانه دارند. اما موضوع مسئله‌های بعدی باور و اعتقاد به معجزه است، نه خود معجزه، و بحث معرفت‌شناسانه است.

از زمان هیوم و کانت به بعد توان عقل در ارزیابی گزاره‌های دینی مورد تردید و افکار واقع شد. کانت بر آن بود که بحث و احتجاج عقلی درباره آموزه‌های دینی بیهوده است و به تعارض احکام یا احکام جدلی طرفین منتهی می‌شود که هرگز قابل اثبات نیست. بسیاری از فیلسوفان پس از کانت با تأثیرپذیری از موج شک‌گرایی جدید، براهین و ادله عقلی را از اثبات عقاید دینی ناتوان شمرده‌اند. این عده بر آنند که صرفاً بر اساس دانسته‌های نظری نمی‌توان قطعاً حکم به صدق یا کذب آموزه‌های دینی نمود و ادله‌ای که ادعا شده است در صدد اثبات یا نفی عقلی این آموزه‌هاست قادر به قانع کردن انسان نیست و نمی‌تواند انسان را وادار به پذیرش یا رد آنها نماید. اصولاً چنین استدلال‌هایی نمی‌تواند مبنای استواری برای آموزه‌های دینی باشد.

اذعان به ناتوانی عقل در اثبات آموزه‌های دینی از یک‌سو و تأکید بر دفاع عقلانی از این آموزه‌ها از سوی دیگر بسیاری از فلاسفه و متکلمان مسیحی را بر آن داشت تا تفسیر پردامنه و فراخ‌تری از مفاهیمی همچون اثبات و عقلانی بودن به دست دهند و بر این نکته تأکید ورزند که معقول بودن یک باور و اعتقاد به معنای وجود براهین عقلی بر صدق آن نیست و اثبات اعتقادات دینی لزوماً به معنای اقامه دلایلی که همگان را قانع می‌کند و یا باید قانع کند نیست. مفهوم اثبات وابسته به شخص و موقعیتی است که در آن قرار دارد؛ یعنی ممکن است یک استدلال در موقعیتی خاصی و به نظر شخصی امری را کاملاً اثبات کند اما همان استدلال در موقعیتی دیگر و یا به نظر شخصی دیگر قادر به اثبات آن امر نباشد. مطابق این تلقی از اثبات برخی تصریح کرده‌اند که لازم نیست صدق یک اعتقاد و یا تعیین قطعی معلوم شود، اما دست کم باید معلوم شود بر مبنای آن نوع قرائتی که عموماً در اختیارند

صدق آن محتمل‌تر از کذبش است (یعنی صدقش باید بیش از یک‌دوم باشد) (پترسون، ۱۳۷۹: ۹۳). به خوبی می‌توان دریافت که مطابق این نظر، باور به یک اعتقاد لزوماً ضامن صدق آن نیست، هرچند باور به آن امری معقول و خردپسند است. خلاصه آنکه مسئله واقعی بودن باور و صدق یا کذب باور متفاوت از مسئله عقلانیت و معقولیت آن باور است. واقعی بودن یک باور امری مطلق است؛ یعنی صادق همواره صادق است و کاذب همواره کاذب است، اما معقولیت یک باور نسبی است و وابسته به شخص و موقعیت (ر.ک: پلنتینجا، ۱۳۷۴: ۱۱-۹۵).

در حال حاضر کمتر از حقانیت آموزه‌های دینی سخن گفته می‌شود و بیشتر به عقلانیت اعتقادات دینی پرداخته می‌گردد، یقیناً شک‌گرایی فراگیر دوره مدرن و ناتوانی فیلسوفان غربی در ارائه ادله مستحکم و براهین عقلی بر صدق اعتقادات دینی و نیز توجه به جنبه‌های عملی و کارکرد آموزه‌های دینی، در گرایش فیلسوفان به بحث از معقولیت عقاید دینی و نپرداختن به حقانیت آن مؤثر بوده است از این‌رو در بحث معجزه نیز برخی فیلسوفان دین به نوع دیگری از سؤالات می‌اندیشند؛ سؤالاتی از این دست که آیا اعتقاد به معجزه امکان دارد؟ و اگر ممکن است آیا اعتقاد به اینکه معجزه‌ای رخ داده است معقول است؟ (Rowe, 2001: 122). به احتمال بسیار این دسته از فیلسوفان دین در مسئله واقعی بودن اعتقاد به معجزه و حقانیت آن موضعی شکاکانه دارند و معرفت حقیقی به آن را ناممکن می‌دانند.

در برابر این دیدگاه که موضعی شک‌گرایانه به دنبال معقولیت گزاره‌های دینی دارد، حداقل دو سؤال جدی قرار دارد:

الف: آیا فیلسوفان شک‌گرا در موضع خود بر حقند؟ آیا آنان قادر به اثبات قطعی مدعایشان هستند؟ در این مجال نمی‌توان به تفصیل به نقد شک‌گرایی پرداخت، ولی همین مقدار می‌توان گفت که شک‌گرا نمی‌تواند با مبانی خود ادعایش را اثبات کند ادعای حقانیت شک‌گرایی ادعایی خودشکن است؛ یعنی اثبات شک‌گرایی متضمن نفی آن است.

ب: با توسعه‌ای که در معنای اثبات و عقلانیت داده شده است، اثبات معقولیت گزاره‌های دینی چه ثمری خواهد داشت؟ به نظر می‌رسد رضایت به درجه‌ای نازل

از معقولیت عقاید دینی صرفاً می‌تواند معتقد آن را از اتهام دیوانگی و نابخردی برهاند و نه بیشتر، اگر به دنبال تحکیم بنیانهای ایمان و حفظ آن از آسیب علمی و عملی هستیم و دغدغه حقانیت اعتقادات خود را در سر می‌پرورانیم این درجه از معقولیت کارساز نیست.

ادعای ناسازگاری اعتقاد به معجزه با جهان‌بینی مدرن

دیوید هیوم بر اساس برخی آثارش بر آن است که اگرچه اعتقاد به معجزه ممکن است، هرگز معقول نیست. به اعتقاد هیوم گزارشهای راجع به معجزات عمدتاً در میان مردمان عامی و خرافاتی به وفور یافت می‌شود (Hume, 1975: 109-131). او استدلال می‌کرد که همیشه در مواردی که ادعای معجزه می‌شود، به جای اینکه به وقوع معجزه اعتقاد بورزیم، معقول‌تر آن است که معتقد باشیم تبیین علمی آنها صرفاً از دید ما مخفی است (احمدی، ۱۳۴۳: ۱۵۶-۱۶۱).

دیدگاه دیگر آن است که اعتقاد به معجزه به هیچ وجه ممکن نیست. برجسته‌ترین مدافع این نظر رودلف بولتمان (۱۸۸۹-۱۹۷۶) متکلم و مورخ انجیلی آلمانی است.^۱ وی یکی از متکلمان بزرگ مسیحی است که اندیشه‌هایش تأثیر بسیار زیادی بر مطالعات عهد جدید و الهیات مسیحی گذاشته و آرای نسبتاً بدیع و خارق عادت او مناقشات زیادی را برانگیخته است. او با پذیرش تام و تمام تفکر دوران مدرن سعی داشت بین این تفکر و آموزه‌های آیین مسیحیت و عهد جدید سازش برقرار نماید. راه حلی که او ارائه داد بسیار جسورانه بود به حدی که عده‌ای از عالمان الهیات مسیحی موضع وی را افراطی دانسته و مدعی شدند بولتمان از جهات بسیار با شک‌گرایی قرن بیستم سازش کرده و به آن امتیاز داده است؛ زیرا به گفته برخی، وی خداوند را از صحنه طبیعت و تاریخ کنار زده تا راه را برای پیروزی بشر باز کند

۱. بولتمان در رساله‌ای به نام *ایمان و فهم* (Glauben und Verstehen) (Faith and Understanding) سه دلیل بر نفی معجزه بیان می‌کند که به اختصار عبارتند از: ۱- معجزه با اصل علیت ناسازگار است؛ ۲- پذیرش معجزه نظم طبیعی اشیا را نفی می‌کند و یا کنار می‌گذارد؛ ۳- گناه ما را به جستجوی معجزات در طبیعت وا می‌دارد. کسانی که خدا را در وجود خودشان یافته‌اند نیازی به معجزات ندارند. تنها یک معجزه وجود دارد، معجزه انکشاف یا وحی (ر.ک: هندرسن، ۱۳۷۷: ۱۰۱-۱۰۲).

و برای ایمان یک حرم و بست بسازد (باربور، ۱۳۷۴: ۴۶۳، به نقل از: Cushman, 1958: 179). بولتمان می‌گوید که معجزات به یک تصویر غیب‌گویانه از جهان تعلق دارند که در آن موجودات فوق‌طبیعی، جهان طبیعی را اشغال می‌کنند و سبب پیدایش رخدادهای غیر طبیعی می‌شوند، مانند زنده شدن مردگان یا تبدیل آب به شراب. اما علم و فن‌آوری موجب پیدایش جهان‌بینی معاصر شده است. این جهان‌بینی طبیعت را حوزه‌ای مستقل و محدود می‌داند که در آن یک واقعه، واقعۀ دیگر را توجیه می‌کند. این جهان‌بینی، آن‌گونه که بولتمان معتقد است، ذهن انسانهای معاصر را به گونه‌ای شکل داده است که به هیچ وجه نمی‌توانند داستان رخدادهای معجزه‌آمیز را نظیر داستانهایی که در کتاب مقدس ثبت شده است، باور کنند. قدیس آگوستین معتقد بود که وجود بیماری، حداقل در یک مسیحی، به خاطر وجود شیاطین است (لین، ۱۳۸۶: ۴۶۰)، اما برای انسانهای معاصر اعتقاد به چنین چیزی دشوار است. اکنون بیماری و درمان آن به عوامل طبیعی نظیر میکروبها و داروها نسبت داده می‌شود. بولتمان اظهار می‌دارد:

ممکن نیست که از نور الکتریکی و بی‌سیم استفاده کنیم و از کشفیات پزشکی و جراحی جدید بهره ببریم و در عین حال، به دنیای ارواح و معجزات عهد جدید معتقد باشیم (Bultmann, 1961: 5).

ادعای بولتمان بسیار قوی است، به عقیده‌ی وی آنچه اهمیت دارد این نیست که هنوز انسانهایی هستند که به معجزه اعتقاد دارند، مردمی که یا در مناطق بدوی زندگی می‌کنند و نسبتاً با علم و تکنولوژی ارتباطی ندارند و یا در جهان متمدن زندگی می‌کنند، اما تا حدودی موفق شده‌اند علم جدید را رد کنند و یا با پذیرش همزمان علم جدید و یک اعتقاد خرافی به معجزه، به نوعی دچار دوگانگی شخصیت شده‌اند. به عقیده‌ی او آنچه اهمیت دارد این است که در جهان‌بینی معاصر هیچ جایی برای ارواح و معجزات وجود ندارد. انسانهای معاصر که علم و تکنولوژی آنها را به پذیرش جهان‌بینی علمی وادار کرده است، طبیعتاً فقط در صورتی تمایل دارند توضیح رخدادهای طبیعی را بپذیرند که برحسب رخدادهای طبیعی دیگر ارائه شده باشد. وقتی که تلویزیون خراب می‌شود یا خودرو خاموش

می‌شود، انسانهای معاصر نمی‌توانند این باور را به ذهن خطور دهند که شیطان باعث آن شده است، بلکه این توضیح بر حسب نقصهای مکانیکی یا الکتریکی پذیرفته می‌شود. بنابراین در جهان طبیعت جایی برای حضور خداوند و در نتیجه وقوع معجزه وجود ندارد.

بایسته است بولتمان را در این سخن که امروز اعتقاد به معجزه بسیار مشکل‌تر از گذشته است، تصدیق کنیم. پذیرش علم جدید عبارت است از: انتظار یافتن علل طبیعی برای بیشتر وقایعی که در طبیعت رخ می‌دهد. بنابراین کمتر اتفاق می‌افتد که وقایع را به نیروهای فوق طبیعی مؤثر در جهان طبیعی نسبت دهیم. این اندازه از مطلب غیر قابل انکار به نظر می‌رسد، اما بولتمان ادعایی بیش از این دارد. او می‌گوید پذیرش علم جدید تا حدودی عبارت است از انکار هر گونه توضیح دربارهٔ رخدادهایی که در جهان طبیعت رخ می‌دهد بر حسب فعالیت‌های موجودات یا قدرتهای فوق طبیعی (فرشتگان، خدایان، شیاطین یا دیگر چیزها) (Rowe, 2001: 122-123).

استدلال بولتمان بر ناسازگاری اعتقاد به معجزه با جهان‌بینی مدرن

در دیدگاه بولتمان دفاع از دین در برابر علم تنها با جداسازی کامل آنها میسر است و در واقع هر موضوع و مسئله‌ای یا در قلمرو علم و یا دین است و هیچ یک از این دو نمی‌توانند به دیگری مدد رسانند. از استدلالی که وی برای تأیید موضع خود بیان می‌کند به خوبی می‌توان به میزان تأثیرپذیری‌اش از شک‌گرایی و نگرش پوزیتیویستی آن زمان پی برد.

بولتمان همانند فیلسوفان متأثر از کانت، قلمرو فرهنگ و آگاهی بشری را به دو بخش کاملاً جدا از هم تقسیم می‌کند تا از این طریق جایی برای حضور دین ایجاد گردد. البته دین دوگانگی و ثنویت در مسیحیت و فلسفه غرب بسیار ریشه‌دار است. تقابل دنیا و آخرت، و ایمان و عقل از ابتدای دوران مسیحیت مطرح بوده است. دکارت در حوزه هستی‌شناسی بر تمایز نفس و ماده تأکید می‌ورزد و کانت در حوزه معرفت‌شناسی بین عقل نظری و عقل عملی جدایی می‌افکند. این ثنویت و دوگانگی که گاه با عناوین دیگری همچون بود و نبود، نظام طبیعی، نظام

سرمدی، علم و عمل، عقل و ایمان، هست و باید، دانش و ارزش و... رخ نموده است، بولتمان را بر آن داشت تا با ادلهٔ تفسیری وجودی^۱ از پیام و بشارت مسیح، کتاب مقدس را از چنگال نقدهای تاریخی برهاند و با طرح اسطوره‌زدایی^۲ از متون مقدس و انکار معرفت‌بخشی آن نسبت به حقایق عینی، زمینهٔ ناسازگاری مسیحیت را با اندیشه‌های علمی منتفی سازد. به اعتقاد بولتمان آموزه‌های دینی اسطوره‌ها و صور خیالند و هیچ‌گونه کارکرد توصیفی دربارهٔ واقعیات ندارند. از این رو هیچ‌یک از آنها به معانی حقیقی‌شان صادق نیستند. این سخن همان چیزی است که شکاکان و ملحدان نیز بر آن پای می‌فشارند و بولتمان تا این مقدار از اندیشه‌های خود را مدیون آنان است. اما بولتمان ادامه می‌دهد که نباید به صرف اسطوره‌ای بودن متون مقدس، آن را دور ریخت، بلکه باید متون مقدس را اسطوره‌زدایی کرد و آن را در ذیل جهان‌بینی عصر مدرن به گونهٔ وجودی تفسیر و تأویل نمود. تنها از این طریق است که می‌توان حقیقت و گوهر پیام مسیح را دریافت کرد؛ زیرا بیان حقایق دینی جز با زبانی نمادین ممکن نیست. بنابراین از نظر بولتمان برای پی بردن به راز حقیقی نمادها، باید نمادها و تصاویر اسطوره‌ای را به یاری روشهای علمی نقد تاریخی از متون مقدس زدود. اسطوره‌زدایی به معنای طرد کل کتاب مقدس یا پیام مسیحی نیست بلکه طرد جهان‌بینی کتاب مقدس است که جهان‌بینی روزگار گذشته است (بولتمان، ۱۳۸۰: ۴۸).

نکتهٔ حائز اهمیت و مرتبط با بحث حاضر پیش‌فرضی است که بولتمان با تکیه بر آن دیدگاه جنجال‌برانگیز خود را مطرح می‌سازد و آن پذیرش بی‌چون و چرای جهان‌بینی مدرنی است که خود را در پس کشفیات و دستاوردهای فنی علم جدید پنهان و بر اذهان بشر امروز تحمیل کرده است. در نگرش جدید، عالم مادی یک پیوستار علی بسته و مصون از اعمال گهگاهی فاعلهای فوق طبیعی است (Bultmann, 1958: 37-38). بنابراین باید هر رویدادی را در جهان بر طبق دانشهای قبلی دربارهٔ جهان تبیین کرد (Roberts, 1976: 140-142). انسان مدرن به معجزات باور ندارد و فقط پدیده‌ها و

1. Existential analysis (Daseinanalyse).
2. Demythologization (Entmythologisierung).

وقایعی را واقعی می‌داند که در درون چارچوب نظم عقلانی جهان قابل فهم باشند؛ زیرا معجزات در این نظم قانون‌مدار نمی‌گنجد. هنگامی که تصادفی عجیب و شگفت‌آور روی می‌دهد انسان مدرن تا زمانی که علت عقلانی برای آن نیابد از پای نمی‌نشیند (بولتمان، ۱۳۸۰: ۵۰). عالم طبیعت که دانشمند تجربی در آن نظر می‌کند، عالمی نیست که در آن مداخله خدا لحاظ شده باشد. طرد و نفی قاطعانه خداوند از دیدگاه علمی درباره عالم در این مدّعی معروف لاپلاس که «نیازی به آن فرضیه نداشتم» بیان شده است. در بخش اعظم الهیات قرن نوزدهم، این فرضیه به طور ضمنی مقبول بود و می‌بینیم که در الهیات بولتمان نیز مورد تأیید قرار گرفته است. خدا را نمی‌توان از آیات اعجاز‌آمیزی که ناقض انتظام ذاتی طبیعتند، استنتاج کرد (فرگوسن، ۱۳۸۲: ۲۳).

بولتمان با شروع از ثنویت کانتی نهایتاً تسلیم دیدگاه پوزیتیویستی زمان خود می‌شود و اصل تحقیق‌پذیری تجربی را به مثابه تنها ملاک معرفت به حقایق عینی می‌پذیرد. از نظر وی علم و پیش علم، یگانه وجه ممیز عصر جدید از دوران قبل آن است و نگرش علمی تنها طریق توصیف جهان واقعی و عینی است. انسان مدرن حوادث جهان را تابع قوانین کیهانی می‌داند، قانونی طبیعی که عقل بشر، توانایی کشف آن را دارد. بنابراین رویدادهایی واقعی است که در چارچوب نظم عقلانی عالم، قابل درک باشند (بولتمان، ۱۳۸۰: ۵۰). از نظر علم جدید نمی‌توان باور داشت که قدرتهای فوق طبیعی بتوانند در جریان طبیعت دخالت کنند یا به تعبیری در آن نفوذ نمایند (بولتمان، ۱۳۸۰: ۲۳؛ Bultmann, 1958: 15).

از نظر بولتمان، تصویری که علم جدید از جهان ارائه می‌دهد مغایر با تصویری است که متون مقدس ارائه می‌دهند. تصویر جدید از عالم برخاسته از تفکر علمی است و تصویر متون مقدس از عالم، نشئت گرفته از تفکر اسطوره‌ای می‌باشد. این دو نحوه تفکر باهم ناسازگارند. در جهان‌بینی اسطوره‌ای که عالم طبیعت صحنه فعالیت موجودات فوق طبیعی است جهان دارای سه طبقه است: آسمان، زمین و جهنم؛ و قدرتهای روحانی تمام هستی را فرا گرفته‌اند و رفتار این قدرتها غیر قابل پیش‌بینی است. به ناگهان در زنجیره علت‌های طبیعی در می‌آیند و نظم و ترتیب معمولی و

عادی وقایع را مختل می‌سازند (همان: ۲۲-۲۷).

تفکر اساطیری، فعل خداوند را -خواه در طبیعت، تاریخ، تقدیر بشری و یا حیات باطنی نفس- فعلی می‌داند که در جریان طبیعی یا تاریخی یا روانی وقایع دخالت می‌کند؛ فعل خداوند در عین حال، هم این وقایع را از هم می‌گسلد و هم آنها را به یکدیگر متصل می‌کند. [در تفکر اساطیری] علیت الهی به صورت حلقه‌ای در زنجیرهٔ وقایع، که بر اساس شبکهٔ علیی یکی پس از دیگری روی می‌دهند، وارد می‌شود. ... تصور چنین تفکری از فعل خداوند در واقع همان تصویری است که از افعال یا حوادث این جهانی می‌شود؛ زیرا قدرت الهی که پدیدآورندهٔ معجزات است، قدرتی طبیعی در نظر گرفته می‌شود. با این حال واقعیت این است که معجزه به معنای «فعلی از خداوند» را نمی‌توان واقعه‌ای دانست که در ساحت وقایع دنیایی (این جهانی) روی می‌دهد. معجزه قابل رؤیت نیست و نمی‌توان برای آن برهان عینی و علمی آورد (همان: ۷۷-۷۸).

بولتمان می‌گوید:

نزد انسان مدرن تصور اساطیری از عالم، مفاهیم معادشناسی، منجی و نجات یا کفارهٔ گناهان، به کلی منسوخ و بی‌اعتبار است. آیا می‌توان توقع داشت که ما برای پذیرفتن چیزی که از ته دل آن را حقیقی و صحیح نمی‌دانیم، عقل [خود] را قربانی کنیم، تنها به این خاطر که مفاهیمی از این دست در کتاب مقدس بیان شده است؟ یا اینکه به آن بخش از اقوال عهد جدید که مشتمل بر این گونه مفاهیم اساطیری است اعتنا کنیم و گفتارهای دیگری برگزینیم که برای انسان مدرن مواعی از این دست نباشد؟ (همان: ۲۵).

خود وی در پاسخ می‌گوید:

گفته‌های اسطوره‌ای انجیل حاوی معنای عمیق‌تری است که در حجاب اساطیر مستور مانده است. بر ما فرض است که مفاهیم اساطیری را برای حفظ معنای عمیق‌ترها سازیم. بولتمان این روش تأویل عهد جدید را که سعی دارد پرده از روی معنای عمیق‌تری که در پس مفاهیم اساطیری پنهان است برگیرد، اسطوره‌زدایی می‌نامد (همان: ۲۶).

به اعتقاد بولتمان بخش اعظم الهیات، در اثر تلاش برای فرو کاستن خدا به

پدیده‌ای در عداد پدیده‌های دیگر در جریان تاریخ دچار نقصان شده است (فرگوسن، ۱۳۸۲: ۵۶). در اثر این رویداد ایمان تا حد عقیده به نظریه‌ای تاریخی، تنزل یافته است. نمونه‌ای از این معنا، این عقیده است که باید خدا را در همان علت فوق طبیعی برخی حوادث تاریخی همچون خروج از مصر، پیروزی نظامی، یا شفای عاجل بیماری خاصی دانست. در چنین مواردی، خدا را فاعلی می‌دانند که گهگاه در سیر طبیعت و تاریخ مداخله می‌کند. به اعتقاد بولتمان چنین چیزی نه ایمان، بلکه خرافه است. وی تأکید می‌ورزد که ایمان هرگز نباید قبول یک جهان‌بینی^۱ تلقی شود (همان: ۵۶-۵۷).

یکی از مفاهیم اصلی در جدال بولتمان علیه تعبیر و تفسیرهای دروغین از ایمان، مفهوم عینیت‌بخشی^۲ است. مورخ و دانشمند علوم تجربی پیوسته درگیر فعالیت عینیت‌بخشی است. وقتی عینیت‌بخشی اندیشه در الهیات وارد شود، ایمان مورد تحریف قرار می‌گیرد. ایمان مستلزم التزام و اطاعت از واقعیتی است که شخص را مورد سؤال قرار می‌دهد. هیچ منظر بیرونی وجود ندارد تا از آن منظر بتوان درباره‌ی این واقعیت سخن گفت. خدا به عنوان موجودی «کاملاً دیگر»^۳ نمی‌تواند همانند یافته‌های تجربه، تحت شناخت و سیطره‌ی ذهن بشری درآید (همان: ۵۸-۵۹: 36; Bultmann, 1958).

خلاصه آنکه بولتمان معتقد است که عهد جدید پیام اصلی خود را به زبانی بیان داشته که با زبان و جهان‌بینی مخاطبان اولیه هماهنگ بوده است. جهان‌بینی مخاطبان شفاهی عهد جدید جهان‌بینی اسطوره‌ای است، اما مخاطب امروزی عهد جدید جهان‌بینی دیگری دارد. فهم کتاب مقدس و دریافت پیام اصلی آن تنها با دور انداختن جهان‌بینی اسطوره‌ای امکان‌پذیر است. این تحلیل بولتمان را وادار به مخالفت سرسختانه با امکان وقوع معجزه کرده است؛ زیرا معجزه در نگرش اغلب مسیحیان به معنای دخالت علل فوق طبیعی در حوادث طبیعی است و این در نگرش

1. Weltanschauung.

2. Objectification.

۳. اصطلاحی است که بولتمان در تعبیر از خداوند به کار برده است؛ یعنی خداوند را نمی‌توان همانند دیگر یافته‌های تجربی تحت شناخت و سیطره‌ی ذهن بشر درآورد.

نوبین قابل پذیرش نیست. در این نگرش طبیعت یک نظام مکانیکی سراپا جبری است و سیستم بسته قوانین علت و معلولی طبیعت جایی برای اعتقاد به عمل خدا در جهان باقی نمی‌گذارد.

آرا و اندیشه‌های بولتمان از سوی بسیاری با انتقادات شدید مواجه شده است. حتی عده‌ای از شاگردان وی معتقدند که او در شکاکیت و قبول هستی‌گرایی بیش از حد افراط کرده و کوشیده است عهد جدید را در چارچوب شک عقل‌گرا که با هستی‌گرایی ترکیب شده است جای دهد و پیام مسیحیت را برای علوم و فلسفه جدید معقول سازد (براون، ۱۳۷۵: ۱۹۱-۱۹۴). شکی نیست که یکی از عوامل عمده گرایش بولتمان به اتخاذ چنین موضعی، وجود برخی مطالب ساختگی و غیر واقعی و ناسازگار با عقل در عهد جدید است. مورخان عهد جدید از جمله بولتمان شواهد بسیاری بر تأثیر مکاتب فلسفی، مانند تعالیم گنوسی بر آموزه‌های مسیحیت اقامه کرده‌اند. همین امر عالمان مسیحی را وادار به چاره‌اندیشی برای حفظ این آیین از نقدهای حاصل از مطالعات تاریخی نموده است. راه حل بولتمان حذف معرفت‌بخشی و واقع‌نمایی از مفاهیم دینی و تفکیک قلمرو علم و دین است.

نقدهای وارد بر دیدگاه بولتمان

۱. بر اساس دیدگاه بولتمان، نمی‌توان دربارهٔ خدا، فعل او، عیسی مسیح و سایر مفاهیم دینی به نحو عینی و واقعی سخن گفت: وی می‌گوید:
هرگونه اشاره و استنادی به رویدادهای مشهود و عینی برای نشان دادن فعل خداوند همانا در غلتیدن در دامان اسطوره است (Bultmann, 1951: 302).

این دیدگاه بر این فرض استوار است که زبان معرفت‌بخشی و حکایت‌گر از عالم واقع، فقط زبان علم تجربی است. از این‌رو سخن گفتن از خداوند و حقایق دینی و ماورای طبیعی به نحو عینی و شناختاری و نه تمثیلی و اسطوره‌ای امکان‌پذیر نیست. گذشته از نادرستی این پیش‌فرض پوزیتیویستی لازمهٔ منطقی دیدگاه بولتمان آن است که دست‌یابی انسان به هرگونه معرفتی نسبت به خداوند و فعل او ناممکن باشد (هندرسن، ۱۳۷۷: ۱۰۶). در این صورت چگونه می‌توان به اصل وجود خداوند و

ارسال انبیا علم پیدا کرد؟ اگر این گزاره که «عیسی مسیح از سوی خداوند برای هدایت بشر فرستاده شده است» معنای معرفت‌بخشی نداشته باشد و ناظر به عالم واقع نباشد دیگر با کدام پشتوانه می‌توان از پیام مسیح سخن گفت؟ انکار معجزه به گونه‌ای انکار نبوت نیز می‌باشد؛ زیرا ارسال انبیا نیز خود معجزه است و امری است که در چارچوب جهان‌بینی مدرن قابل فهم طبیعی نیست. شاید برای دوری از این مشکل باشد که بولتمان واقعه مسیح را به معنای واقعی و نه به معنای اسطوره‌شناختی فعل خداوند می‌شمارد (همان: ۹۱). وی می‌گوید که فقط یک معجزه وجود دارد و آن معجزه انکشاف با وحی می‌باشد (همان: ۱۰۳). اما مگر می‌شود سخن گفتن از فعل خداوند را بیانی اساطیری دانست و در عین حال از واقعه نزول وحی به عنوان یک واقعیت عینی و خارجی سخن گفت؟ به ویژه آنکه بولتمان تصریح می‌کند که نگرش اسطوره‌ای را به صورت کامل یا باید بپذیریم و یا رد کنیم و نمی‌توان دست به گزینش زد (قائمی‌نیا، ۱۳۷۹: ۳۹).

نکته دیگر آنکه بولتمان منکر می‌شود که بتوان درباره خدا گزاره‌های عینی بیان کرد و در نتیجه گزاره‌هایی که از افعال خداوند به صورت رویدادهایی کیهانی سخن می‌گویند، گزاره‌هایی ناموجهند (بولتمان، ۱۳۸۰: ۸۶). از نظر بولتمان خدا را نمی‌توان جدا از ایمان دید یا درک کرد (همان: ۸۹) و فعل خداوند از هر دیده‌ای جز دیده ایمان پوشیده است (همان: ۷۸)، از این رو نمی‌توان متعلق و موضوع ایمان را اثبات کرد (همان: ۸۹). هرچند بولتمان تصریح می‌کند که عدم درک خداوند از راهی به جز ایمان، به معنای آن نیست که خداوند جدا از ایمان وجود ندارد، اما اگر خداوند صرفاً با ایمان قابل درک باشد چگونه می‌توان جدا از ایمان حکم به وجود او کرد.

او همانند دیگر ایمان‌گرایان بر آن است که اگر ایمان بر پایه معرفت و یقین استوار شود و به گونه‌ای عقلانی با احتمالات تاریخی که در عهد جدید آمده است سنجیده شود به شکل اسف‌بار و رقت‌انگیزی ناپایدار و بی‌ثبات خواهد بود و به احتمال قوی از پای خواهد آمد. از جمله مشکلات این دیدگاه آن است که انسانی که در پی جستجوی ایمان است و با نظام‌های اعتقادی گوناگونی مواجه است

ایمان خود را بر پایهٔ کدام نظام اعتقادی باید بنیان نهد؟ این شخص چگونه تصمیم بگیرد که به کدام یک تعهد بسپارد و حیات خود را بر اساس آن سامان دهد؟ به علاوه آیا نمی‌توان گفت که لازمهٔ ایمان قوی و استوار آن است که شخص یقین داشته باشد که اعتقاداتش موهوم و خرافه نیست و به گونه‌ای بر مبنای منطق و برهان بنا شده که می‌تواند از هر گونه سنجش عقلی سربلند به درآید؟

۲. بسیاری از فیلسوفان و حتی متفکران مسیحی از جمله بولتمان سعی کرده‌اند با عقب راندن دین از حوزه‌های مشترکی که با علم دارد و کوچک‌سازی دین، پاسخی برای مسئلهٔ تعارض علم و دین بیابند. پرسش مهم آن است که آیا تحدید دین برای آنکه دین را حقیقتی آسمانی برای هدایت بشر می‌دانند ممکن است؟ و در صورت امکان آیا مطلوب نیز می‌باشد؟ به نظر می‌رسد دست کاری دین به بهانهٔ هماهنگ‌سازی آن با مکاتب بشری صبغهٔ الهی و آسمانی آن را می‌ستاند و در نتیجه متضمن هدایت بشر نخواهد بود. دین خالص در طول تاریخ همواره در خطر عصری‌سازی قرار داشته است. آمیختن دین با باورهای غیر دینی در گذشته و زدودن برخی معارف دینی از آن در روزگار کنونی هر دو، مولود نامبارک عصری‌سازی دین و متناسب ساختن آن با انتظارات حقیر بشری است و پی‌آمد هر دو، تحریف و تبدیل پیامی است که خداوند برای هدایت بشر فرستاده است.

آیا می‌توان از چنین دینی که با نگرشهای عصری سازگار شده و به نوعی مصنوع دست بشر است توقع هدایت‌گری داشت؟ شکی نیست که باید دین را از راه‌یابی خرافات و اوهام حفظ کرد، اما سخن در آن است که با کدام روش و بر اساس چه معیاری می‌توان حقیقت دین را از پیرایه‌های بشری پاک کرد؟ آیا می‌توان با تکیه بر گرایشات فکری حاکم بر یک جامعه و یا یک دورهٔ تاریخی و مسلم انگاشتن آنها دست به اصلاح دین زد؟ بسیاری بر بولتمان خرده گرفته‌اند که وی جهان‌بینی انسان مدرن را ملاک و معیار در تأویل کتاب مقدس و پیام مسیحی دانسته، معتقد است که کتاب مقدس و پیام مسیحی مجاز نیستند چیزی بگویند که با جهان‌بینی مدرن مغایرت داشته باشد. بولتمان می‌پذیرد که نظریهٔ اسطوره‌زدایی وی از کتاب مقدس، بر پایهٔ جهان‌بینی مدرن بنا شده است، اما آن را اشکال و ایراد

نمی‌داند؛ زیرا به نظر وی کتاب مقدس به زبان و فرهنگ دوران سیطره جهان‌بینی ماقبل علم و اسطوره‌ای نگاشته شده است، کنار گذاشتن جهان‌بینی کتاب مقدس که جهان‌بینی روزگار گذشته است نه تنها مذموم نیست، بلکه برای درک حقیقت پیام مسیح امری ضروری است. اما این پرسش همچنان باقی است که آیا جهان‌بینی انسان مدرن می‌تواند معیار مناسبی برای ارزیابی گزاره‌های دینی باشد؟ آیا می‌توان تمام معارف دینی را در فلسفه اگزیستانسیالیسم که بولتمان مدعی آن است جای داد؟

۳. بولتمان معجزات را در ردیف خرافات قرار داده، آنها را متعلق به عصر تفکر اسطوره‌ای می‌داند. از نظر وی هر حادثه‌ای که نتوان علت طبیعی آن را نشان داد یا قابل تبیین طبیعی نباشد حادثه‌ای اسطوره‌ای و غیر واقعی است. لازمه چنین دیدگاهی آن است که حضور انبیا در حیات بشر و نزول وحی و بعثت انبیا را نیز باید متعلق به دوران تفکر اسطوره‌ای و در ردیف سایر خرافات بدانیم و یا آنکه علل و عوامل آن را در خود طبیعت جستجو کنیم، همچنان که برخی جامعه‌شناسان و روان‌شناسان در بحث منشأ دین چنین کرده‌اند.

سخن بولتمان در انتساب معجزات به دوران تفکر اسطوره‌ای با نظریه آگوست کنت بنیان‌گذار فلسفه پوزیتیویسم که سیر تحول اندیشه بشر را به سه دوره الهی، مابعدالطبیعی و علمی تقسیم کرده و ظهور ادیان بزرگ را مربوط به مرحله ابتدایی تفکر بشر دانسته است، قابل مقایسه است.

گرایش روزافزون به باورهای دینی و ارج نهادن به مفاهیم متافیزیکی در پایان قرن بیستم بی‌اعتباری تحلیل کنت و فلسفه پوزیتیویسم را آشکار ساخته است. در هر حال اگر نظام طبیعت را نظامی علی و معلولی، بسته، مکانیکی و جبری بدانیم که در آن هیچ حادثه‌ای نمی‌تواند به ماورای طبیعت مستند باشد و در عین حال واقعه مسیح را به ماورای طبیعت نسبت دهیم و آن را فعل خداوند بشماریم، آیا دچار تناقض و تعارض نشده‌ایم؟

۴. به نظر بولتمان جهان‌بینی مدرن به گونه‌ای است که جایی برای باور به معجزات باقی نمی‌گذارد و انسان مدرن به معجزات اعتقادی ندارد. در این زمینه باید گفت اولاً، انسانهای بسیاری وجود دارند که از حیث علمی در سطوح بالایی قرار

دارند و از دستاوردهای علمی نیز بهره می‌گیرند، با وجود این، اعتقاد خود را به معجزه حفظ کرده‌اند. ثانیاً، صرف عدم باور انسان عصر مدرن به معجزه دلیل بر درستی این نگرش نیست. انسانها در انتخاب باورهای خود همواره بر مبنای منطق و استدلال عمل نمی‌کنند. روشن است که اعتقاد به حقایق فوق طبیعی که پایه معنادار دیدن عالم طبیعت است پیوسته با خوض در مادیات کمتر و کمتر می‌شود و بشر امروز که تحت سیطره دستاوردهای دانش جدید قرار دارد کمتر مجال می‌یابد تا حجابهای عالم طبیعت را کنار زند و چشم بر افقهای ماورای طبیعت بگشاید.

آنچه مسلم است آنکه نگرش طبیعت‌گرایانه مجالی برای اعتقاد به معجزه باقی نمی‌گذارد، اما چنین نگرشی منطقیاً از دانش جدید به دست نمی‌آید. به گفته برود، علم، دین را رد نمی‌کند، اما یک بنیاد عقلانی کلی متفاوت با بنیاد دین می‌سازد و تفاوت این دو بنیاد باعث می‌شود که شیفتگان علوم و روش تجربی این آمادگی را نداشته باشند که دین را جدی بگیرند (Broad, 1953: 237). در هر حال با پیدایش و گسترش علوم تجربی، نوعی جهان‌بینی نیز به تدریج شکل گرفت که با برخی از آموزه‌های دینی در ستیز بود. ارائه تصویری مکانیکی از طبیعت به همراه نظریه حس‌گرایانه ادراک ریشه این جهان‌بینی بود. بر اساس تفسیر مکانیکی از طبیعت دخالت هر نوع موجود مافوق طبیعی در عالم طبیعت نفی می‌شود و حوادث طبیعی صرفاً از طریق علل طبیعی تبیین می‌گردد. بر اساس نظریه حس‌گرایانه ادراک، معرفت فوق طبیعی ممکن نیست و معرفت به واقع و جهان خارج محدود به ادراک حسی است. این نگرش طبیعت‌گرایانه چنان موجی از شکاکیت را به دنبال داشت که امروزه به ندرت می‌توان اندیشه‌ای را یافت که از آثار پیدا و پنهان آن در امان مانده باشد.

در هر حال حذف هرگونه عنصر غیبی از جهان هستی و محدود کردن آن به پدیده‌های مادی و کوتاه کردن دست عوامل فوق مادی از دخالت در امور و حوادث طبیعی و نفی هدفداری جهان طبیعت، از جمله ویژگیهای جهان‌بینی مدرن است. پذیرش آگاهانه و ناآگاهانه این نگرش از سوی برخی متفکران دینی، آنان را وادار به بازنگری در نگرش سنتی خود به مفاهیم دینی، و ارائه برداشتهای نوین از

مفاهیمی همچون خدا، ایمان، دین و وحی ساخته است. اما جای این پرسش باقی است که بشر امروز در جهان‌بینی مدرن چه دیده که این گونه حاضر شده است بی‌چون و چرا آن را سرلوحه تمام اندیشه‌ها و اعمال خویش سازد و همه داشته‌های خود را در پای آن قربانی کند؟

بشری که با مشاهده بیانات روشن انبیای الهی آنان را متهم به سحر و جادو می‌کرد و حقایق مسلم را منکر می‌شد، چه شد که این گونه خود را با تمام وجود تسلیم نگرش نوین کرد و در پیشگاه آن حقایق دینی را اسطوره پنداشت؟

ممکن است در پاسخ گفته شود که جهان‌بینی مدرن مبتنی بر یافته‌های دانش جدید است، اما واقعیت آن است که هیچ‌یک از ویژگی‌های جهان‌بینی مدرن از کشفیات علوم نمی‌باشد و هیچ‌کدام از بنیان‌گذاران علم در قرن هفدهم مانند گالیله و نیوتن چنین نگرشی نداشتند، ولی پی‌آمد روان‌شناختی و نه منطقی کشفیات آنها این بود که نباید هیچ علت فوق طبیعی را در درون طبیعت دست‌اندر کار دید، حتی اگر پدیده‌ای طبیعی تا کنون تبیین نشده باشد هرگز نباید آن را به عنوان موردی از افعال الهی قلمداد کرد.

بنابراین گذر از علوم تجربی به نگرش طبیعت‌گرایانه به جهان، گذری روانی است و نه منطقی. در واقع جهان‌بینی طبیعت‌گرایانه انسان مدرن محصول سوءبرداشت از علم و ناشی از مغالطه عینیت‌زدگی نابجاست و نباید آن را با علم یکی دانست. علوم تجربی که ذاتاً و بر حسب تعریف متعلق به عالم طبیعت و محدود به آن است قادر به تولید جهان‌بینی نیست و نمی‌تواند درباره کل هستی داوری کند. در جهان‌بینی مدرن بی‌هیچ دلیل معتبری ادعا می‌شود که تنها طریق معرفت به واقع حس و تجربه است (علم‌زدگی) و جهان هستی منحصر در جهانی است که با حس و تجربه می‌توان بدان علم داشت (ماده‌انگاری). مشکل بولتمان آن است که این نگرش را مسلم فرض می‌کند و بر اساس آن نسبت به آموزه‌های دینی به داوری می‌پردازد. واقعیت آن است که علم تجربی نمی‌تواند تصویر کلی و جامع از کل هستی ارائه دهد. شکی نیست که دانش تجربی اطلاعات بسیاری از عالم طبیعت در اختیار بشر می‌گذارد، اما نسبت به ساحت‌های دیگر هستی سلباً و ایجاباً

نمی‌تواند سخنی بگوید. به علاوه معرفتی که از طریق دانش تجربی از جهان محسوسات به دست می‌آید نباید قطعی تلقی شود؛ بنابراین نمی‌توان از علم جدید انتظار داشت نگرش پایدار و ثابت از کل هستی ارائه نماید.

۶. برخی از متکلمان مسیحی می‌پندارند که در نگرش دینی نسبت حوادث خارق العاده که در طبیعت اتفاق می‌افتد اسباب و علل طبیعی نفی می‌شود و به خدا نسبت داده می‌شود. پیش‌فرض چنین پنداری آن است که حوادث طبیعی بر دو قسم است: حوادثی که دارای علل طبیعی هستند و حوادثی که علت آنها خداوند است، از این‌رو خدا را باید در حوادثی جست که علل طبیعی ندارند. بدون شک چنین پنداری نادرست است، هرچند برخی دینداران به آن معتقد باشند. بر اساس چنین نگرشی هر لحظه احتمال دارد با کشف علل طبیعی ناشناخته، حوزهٔ فعالیت خداوند محدودتر گردد. بولتمان نیز چنین تصویری از فعالیت خداوند را رد می‌کند (هندرسن، ۱۳۷۷: ۱۱۰).

به اعتقاد بولتمان خداوند موجودی نیست که دانشمند تجربی و یا مورخ بتواند به معاینه و بررسی منتقدانهٔ آن پردازد. خداوند فقط در مواجههٔ شخصی شناخته می‌شود. بولتمان گاهی از خدا با تعبیر «به کلی دیگر» سخن می‌گوید که همانند دیگر یافته‌های تجربی، تحت شناخت و سیطرهٔ ذهن بشری در نمی‌آید. این مواضع به یک معنا درست است، اما مبنایی که بولتمان بر آنها تکیه کرده است و نیز دلیلی که ارائه می‌دهد و نتیجه‌ای که می‌گیرد قابل قبول نیست. دلیل نادرستی این دیدگاه از نظر بولتمان ناسازگاری آن با جهان‌بینی مدرن است و لذا نتیجه می‌گیرد که برای حفظ اعتقاد به خدا و مسیحیت از اسیدهای تباہ‌کنندهٔ جهان‌بینی مدرن، باید قلمرو علم و ایمان را تفکیک نمود. اما سخن در این است که آیا عینیت منحصر در عالم طبیعت و ماده است و آیا فهم انسان صرفاً از طریق تجربهٔ حسی و تاریخ ممکن است؟

در نگرش دینی، خداوند دارای وجودی نامحدود است و بر کل هستی احاطه دارد. وجود خداوند در عرض سایر موجودات نیست و نیز فعل او در عرض افعال سایر موجودات نیست. کل هستی فعل خداوند است. از عدم امکان سخن گفتن از

فعل خداوند به نحو محسوس و تجربی، بولتمان نتیجه می‌گیرد که هیچ نوع معرفت عینی و واقعی از فعل خداوند نمی‌توان داشت. این نتیجه‌گیری بر پیش‌فرضی طبیعت‌گرایانه و پوزیتیویستی استوار است و آن پیش‌فرض این است که طبیعت زنجیره‌ای بسته از علت و معلول است و بنابراین تنها علوم تجربی مجاز به خبر دادن از عالم واقع هستند. اما امروزه علاوه بر بی‌اعتبار شدن تلقیهای پوزیتیویستی دریافته‌اند که اصل نظام بسته کیهانی و قلمرو طبیعی خودمختار^۱ اسطوره‌ای بیش نیست (Grenz, 1992: 98).

نتیجه‌گیری

بولتمان یکی از بزرگ‌ترین متفکران مسیحی در قرن بیستم است که تلاش کرده است آموزه‌های مسیحی را بر اساس اگزستانسیالیسم تفسیر نماید و از این طریق آنها را از چنگال نقادیهای علم جدید برهاند. او از یک سو در پی حفظ طراوت و سرزندگی ایمان دینی است و از سوی دیگر خود را ناگزیر به تن دادن به نگرش دوره جدید می‌بیند. نگرشی که واقعیت و عینیت را منحصر در طبیعت می‌داند و طبیعت را مستقل از ماورای طبیعت. از این رو تمام گزاره‌های به ظاهر واقع‌نمای دینی از جمله معجزه فاقد معنای عینی و خارجی می‌باشند و اسطوره‌هایی هستند که باید بر اساس اگزستانسیالیسم تفسیر شوند. دیدگاه بولتمان درباره معجزه، هم از حیث مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و هم از حیث دلایل و پی‌آمدها قابل مناقشه است. بسیاری از منتقدان بولتمان معتقدند برنامه اسطوره‌زدایی وی به نوعی غفلت از رابطه خدا با طبیعت و تاریخ می‌انجامد و به ویژه با نفی عینیت تاریخی از رستاخیز مسیح، بنیان مسیحیت متزلزل می‌گردد.

1. Autonomous natural realm.

کتاب‌شناسی

۱. احمدی، محمد امین، *تناقض‌نما یا غیب نمودن: نگرشی نو به معجزه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۴۳ ش.
۲. باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
۳. براون، کالین، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه طاهوس میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۴. بولتمان، رودلف، *مسیح و اساطیر*، ترجمه مسعود علیا، نشر مرکز، ۱۳۸۰ ش.
۵. پترسون، مایکل و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
۶. پلنتینجا، الوین و دیگران، *کلام فلسفی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۴ ش.
۷. فرگوسن، دیوید، *رودولف بولتمان*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، گام نو، ۱۳۸۲ ش.
۸. قائمی‌نیا، علیرضا، «راززدایی از پیام متن، هرمنوتیک بولتمان و گستره راززدایی از متون دینی»، *مجله قیاسات*، سال پنجم، پاییز ۱۳۷۹ ش.
۹. لین، تونی، *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، چاپ سوم، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۶ ش.
۱۰. هندرسن، ایان، *رودولف بولتمان*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران، گروس، ۱۳۷۷ ش.
11. Broad, C.D., *Religion, Philosophy and Psychological Research*, Selected Essays, 1953.
12. Bultmann, Rudolf, *Existence and Faith*, Shorter Writings of Rudolf Bultmann, edited and translated by S.M. Ogden, London, 1961.
13. Bultmann, Rudolf, *Jesus Christ and Mythology*, New York, Charles Scribner's Sons, 1958.
14. Bultmann, Rudolf, *Theology of the New Testament*, 2 volumes in 1, Translated by Kendrick Grobel, New York, Charles Scribner's Sons, 1951
15. Cushman, Robert, "Is the Incarnation a Symbol?", *Theology Today*, July 1958, vol. 15, no. 2.
16. Grenz, Stanley J. & Roger E. Olson, *20th Century Theology: God & the World in a Transitional Age*, Downers Grove, IL: InterVarsity Press, 1992.
17. Hume, D., *An Enquiry Concerning Human Understanding*, in Hume's Enquiries, ed. by P.H. Nidditch & L.A. Selby-Bigge, Oxford University Press, 1975.
18. Roberts, Robert C., *Rudolf Bultmann's Theology: A Critical Interpretation*, Grand Rapids, William B. Eerdmans Publishing Company, 1976.
19. Rowe, William L., *Philosophy of Religion: An Introduction*, 3rd edition, Belmont, California, Wadsworth/ Thomson Learning, 2001.

